

کورش اسدی

باغ ملی

نشر تیمار

فهرست مطالب

۷.....	سان شاین
۲۵.....	باغ مهتاب
۳۹.....	باغ من
۴۵.....	باغ سوخته
۵۳.....	باغ ملی
۶۳.....	ایستگاه فانوس
۷۱.....	جفت
۷۵.....	کوچه‌ی بابل

سان شاین

گفتم بگیرم؟ گفت اصل را ول کرده‌ای چسبیده‌ای به عکس، عکس برداری ممنوع. گفتم آماده! سه... دو... پشت کرد به دوربین. گفتم تو اصلاً چنست خرده‌شیشه دارد. گفت حالا که این جور شد، پس خوب نگاه کن. چرخید و بوی کاج و شمیزیه‌ی زرشکیش و چی و چی پخش شدند توی هوا. نشست و به حالت تسلیم گفت اگر راست می‌گویی، حالا بگیر. به‌علاوه‌ی دوربین درست روی ابروی چپش بود. دستش تندى رفت طرف پیشانی. هدبندش را پایین کشیده نکشیده گرفتم. پس اگر تمام عکس را می‌دیدى چه می‌گفتی؟ تنش را گشتی‌ها بردند. ولی من نمی‌خواستم از تنش بگیرم. دستم لرزید. چی قشنگ است؟ سیم خاردار و تابلو عکس برداری ممنوع چه قشنگی‌ای دارد؟ حالا باران را بگویی یک چیزی. ولی آن سربازی که دارد روی برجک مدام کبریت روشن می‌کند بیشتر مال‌خولیایی است تا قشنگ. گفت مال‌خولیایی و همان شد که شد. همانی که نباید می‌شد. رفت. رفت و من پای پنجره منگ مانده بودم خیره‌ی پارچه‌ی رنگی روبه‌روم